عکس: امیر جدیدی، شرق

فاطمه معتمدآریا
در گفت‌وگو با احمد طالبی‌نژاد

مثل خودم حرف می‌زنم

«پرتره فاطمه معتمدآریا، بازیگر سینمای ایران، در کنار ۱۵ چهره بین‌المللی که در طول عمر خود، به منافع مشترک بشریت یاری رسانده‌اند، در گالری سازمان‌ملل متحد در نیویورک به‌نمایش درآمد. این نمایشگاه چندی پیش با پیام سام‌کوته سا، رئیس مجمع‌عمومی سازمان‌ملل، با مضمون «نزدیکی انسان با طبیعت و نگهداری از زمین و ایجاد زبان مشترک انسان و طبیعت» گشایش یافت، این خبر مهمی بود که احتمالا روی خروجی خبرگزاری‌های جهانی هم آمد، اما لابد در ایران چون اتفاق‌های مهم‌تری در حال وقوع است، توجهی به آن نشد؛ در حالی که گاه رویدادهایی کم‌ارزش‌تر از این، در بوق و کرنا می‌شود. البته به آدمش بستگی دارد. به این بهانه و البته بهانه‌های دیگر، با این بانوی هنرمند و پرآوازه ایرانی گفت‌وگو کرده‌ایم.

گویا اخیرا در کارنامه هنری و فرهنگی شما اتفاق مهمی افتاده که خیلی‌ها از آن بی‌خبرند؛ اینکه شما به عنوان یکی از ۱۶ چهره تأثیرگذار در جامعه خود شناخته شده‌اید. جریان چیست؟

نمایشگاهی در سازمان‌ملل از کارهای Fabrizio Ruggiero نقاش ایتالیایی برگزار شده و ۱۶ نفر از چهره‌های بین‌المللی فرهنگی را که در طول عمر خود به منافع مشترک بشریت یاری رسانده‌اند به تصویر کشیده؛ به‌عنوان نماد مردم همه قاره‌های جهان.

چه چهره‌های آشنایی در این فهرست بوده‌اند؟

ساتیاجیت رای، ام‌کلثوم، ادری هیپبورن، کاندینسکی، جون بییز، سباستیو سالگادو و چندین چهره و شخصیت‌های دیگر از آسیا، آمریکا و اروپا که برای ما کمتر شناخته شده‌اند.

نحوه گزینش این چهره‌ها چگونه بوده؟

راستش من اطلاع دقیقی ندارم! فروردین امسال مروری بر کارهای من در فستیوال فیلم خاورمیانه در فلورانس برگزار شد. با خانمی ملاقات کردم که به من اطلاع دادند از طریق فیلم‌هایم پیگیر کارها و فعالیت‌های بشردوستانه من شدند و یکی از عکس‌های من را با آقای فابیزیو انتخاب کردند تا برای سازمان‌ملل تصویر کنند. من خیلی عکس‌العمل نشان ندادم؛ چون فکر کردم مثل همیشه فقط بروز احساسات علاقه‌مندان به فرهنگ و هنر ایران است. ولی بعد از دو ماه دیدم که عکس من را که از اینترنت درآورده‌اند، تصویر کرده و همراه تصاویر کسانی گذاشته‌اند که هر کدام برای خود من همیشه اسطوره بوده‌اند. این نمایشگاه از دهه آخر خردادماه آغاز شده و بیش از این اطلاعی ندارم. من اصلا آقای فابریزیو روججیرو را نمی‌شناسم. دارم سعی می‌کنم همان‌طور که ایشان من را پیدا کردند، من هم پیدایشان کرده و برای توجه فرهنگی و انسان‌دوستانه‌ای که به ایران کرده‌اند، تشکر کنم.

شما صرفا به دلیل فعالیت در عرصه بازیگری انتخاب شده‌اید یا دلایل دیگری هم دارد؟ تا آنجا که می‌دانم در این انتخاب دلایلی غیر از بازیگری هم نقش داشته. این را پرسیدم چون شما در سال‌های اخیر علاوه بر بازیگری که اتفاقا از نظر کمی، چشمگیر نیست، بیشتر به عنوان فعال اجتماعی شناخته شده‌اید... .

فکر می‌کنم یکی از دلایل این گزینش، فعالیت‌های خیریه‌ای بوده که من سال‌هاست دارم انجام می‌دهم. چون دیگرانی هم که انتخاب شده‌اند، کم‌وبیش در این عرصه‌ها فعال بوده‌اند.

و شما جزء اولین هنرمندانی هم بودید که در ایران وارد این‌جور فعالیت‌ها شدید؟

فکر می‌کنم به شکل علنی در این دوره بله. در دوره‌های پیش از ما هنرمندانی بودند که علاوه‌بر هنرشان، به خیرخواهی نیز شهره بودند.

خود شما چه تصویری از اکنونتان می‌توانید ارائه دهید؟ بازیگر یا فعال فرهنگی و اجتماعی؟

من همیشه یک بازیگرم و بازیگری یک فعالیت فرهنگی است بنابراین خودم را یک فعال فرهنگی می‌دانم تا هر چیز دیگری و البته که فعالیت فرهنگی در یک کل بزرگ‌تر انجام می‌شود که همان فعالیت‌های اجتماعی است. بنابراین تصویری که از خودم می‌توانم بدهم، یک بازیگر فعال فرهنگی و اجتماعی است که طبعا در هر کدام از اینها گرفتاری‌ها و مشکلاتی وجود دارد.

و گرفتاری‌های شما ناشی از چه بوده؟

گرفتاری‌های من مثل بقیه بوده؛ کسانی که در عرصه‌های مختلف کار می‌کنند و نسبت به کارشان حساس هستند. من هم برای بهترشدن شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ام و به‌تبع آن شرایط حرفه‌ای فعالیت‌هایی کرده‌ام که گاهی اوقات سبب بروز مشکلات و گرفتاری‌هایی شده.

مسئولان و غیرمسئولانی که طی این سال‌ها گاه‌به‌گاه شما را بازخواست کرده‌اند، چه دلایلی داشته‌اند؟

بیشتر دچار سوءتفاهم بودند و غالبا متوجه می‌شدند که من دنبال چیزی غیر از بهترشدن شرایط خودم و جامعه‌ام نیستم. من دنبال جامعه‌ای هستم که از نظر فرهنگی به آن ببالم.

چرا به حرفه‌تان نبالید وقتی این همه فیلم و تئاتر خوب در کارنامه‌تان دارید؟

نمی‌گویم کارهایی که کرده‌ام، باعث افتخارم نیستند ولی بحث خودم و کارهای خوب خودم یا دیگران نیست، صحبت از یک کلیت است که در خطر ابتذال است. من در ۳۰ساله بعد از انقلاب رشد کرده‌ام. اینجا درس خوانده و موفق شده‌ام و خودم را به کشورم مدیون می‌دانم. برای همین نمی‌توانم در مورد خطراتی که وجود دارند، به‌خصوص در زمینه‌های فرهنگی، بی‌تفاوت باشم. من در مورد همه اتفاقات خوب و بد کشورم خودم را متعهد و مسئول می‌دانم.

این واژه تعهدی که به کار بردید، در مملکت ما خیلی دچار سوءتفاهم شده است. از نظر شما تعهد یعنی چه و در مقابل چه چیزی خود را متعهد می‌دانید؟

در مقابل مردم. در مقابل آن کسی که ۳۰، ۴۰سال قبل من را سر کلاس درس برده و به من قدردانی از زحمات دیگران را یاد داده، آقا یا خانم راننده‌ای که من را به اجرای تئاتر و صحنه می‌رساند؛ کارگر صحنه‌ای که با یک چای و لبخند همراهش خستگی کار را از تنم بیرون کرده؛ در برابر کسانی که فیلم‌ها و اجراهای من را دیده‌اند و هر کسی که به من کمک کرده تا سرپا بایستم و بشوم معتمدآریایی که می‌شناسید. درمقابل، مردمی که در کوچه و خیابان و ادارات، با لبخند و سلام و احوالپرسی مرا از خودشان می‌دانند و کسانی که کارشان را صادقانه و سلامت انجام می‌دهند. تمام کسانی که با ایمان و اعتقادشان کار می‌کنند. آنها به من یاد دادند کارم را درست انجام دهم و در مشکلات و گرفتاری‌ها همراهشان باشم. آنها به من یاد دادند در برابر ناهنجاری‌های دوروبرم بی‌تفاوت نباشم! همین‌ها من را متعهد می‌کنند اگر چیزی یاد گرفته‌ام، همین‌جا به‌نمایش بگذارم!

ولی چند وقتی کوچ کردید... .

خیلی کوتاه و به ناچار؛ شش ماهی دور بودم. ولی کوچ نکردم. من همیشه سعی کردم همین‌جا و خودم باشم؛ هرچند عده‌ای می‌خواستند یا من از اینجا بروم یا آدم دیگری باشم... فکر می‌کنم اگر حرف‌زدن و اعتقاداتم مال خودم نباشد، دیگر این من نیستم. برای همین هرچند وقتی، از این مشکلات پیش می‌آید... .

دارید هامون‌وار حرف می‌زنید. جایی که می‌گوید «من اگر من نباشم که دیگه من نیستم». (خنده).

من مثل خودم حرف می‌زنم. اصلا بلد نیستم ادای کسی را درآورم. به‌نظرم این یک فلسفه وجودی است و ربطی به هامون دارد یا ندارد، نمی‌دانم.

می‌شود توضیح دهید فاطمه معتمدآریا در این سن‌وسال و با این همه تجربه‌ای که پشت‌سر گذاشته، فلسفه زندگی‌اش چیست؟

من یک دانش‌آموخته هنرم که در فضای فرهنگی بزرگ شده و هیچ‌گونه تربیت غیرفرهنگی و غیراخلاقی نداشته. شغل دیگری هم غیر از بازیگری نداشته‌ام. تمرین هم کردم نشد یا نخواستم. من اگر بازیگر نباشم، منفعلم. از زمان کودکی و نوجوانی، عاشق این حرفه بودم. قدم با حرفه‌ام رشد کرده. صورتم با حرفه‌ام تغییر کرده. حتی اندازه کفش‌هایم با حرفه‌ام بزرگ‌تر شده. قبلا نمی‌فهمیدم که خودم دارم بزرگ می‌شوم یا حرفه من است که دارد بزرگم می‌کند. این حرفه با سلول‌های من رشد کرده است... .از ۹سالگی عضو فعال کتابخانه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بودم و از ۱۳سالگی رسما تئاتر کار کرده‌ام، امروز فلسفه زندگی‌ام تلاش برای بازیگری در یک فضای فرهنگی و در جامعه‌ای پویا و سالم به‌دور از فساد و ابتذال است با صلح و آرامش.

هیچ وقت وسوسه کارگردانی تئاتر هم داشته‌اید؟

نه به صورت جدی... البته در زمینه مستندسازی و کارگردانی تجربه‌هایی داشته‌ام. ولی عاشق بازیگری هستم دلیلی برای انجام کار دیگری ندارم.

شما ازجمله معدود بازیگران سینما و تئاتر ایران هستید که اسمتان به اثر اعتبار می‌دهد. درواقع اسم شما به یک برند موفق و پرطرف‌دار تبدیل شده... .

این اعتبار را مردم به یک هنرمند می‌دهند. من چه‌جوری می‌توانم بدون نظر مردم خودم را محک بزنم؟ پس این اعتبار اگر هست، ناشی از سلیقه مردم است.

نکته جالب این است که تا حالا با نسل اول سینماگران جدی ما کار نکرده‌اید، البته غیر از بیضایی در فیلم مسافران. دلیل خاصی داشته است؟

من از زنده‌یاد علی حاتمی برای فیلم «مادر»، فیلم‌نامه خواستم، گفت نداریم من هم گفتم این‌جوری کار نمی‌کنم.

کدام نقش را پیشنهاد داد؟

نقش ماه‌طلعت که همسر حمید جبلی بود و خانم اکرم‌محمدی بازی کرد. آقای کیمیایی چندین‌بار اظهار لطف کرد و پیشنهاد داد که نتوانستم با ایشان کار کنم. آقای تقوایی سر فیلم ناتمام «چای تلخ» از من دعوت کرد که نقش یک پیرزن جنوبی را بازی کنم و چون من قبل از آن «گیلانه» را بازی کرده بودم، قبول نکردم آقای مهرجویی را هر چند سال یک بار می‌دیدم، می‌گفتند تو چرا جوانی برای نقشی که باید بازی کنی.

این ناشی از تقدیر است یا نوعی انتخاب؟

راستش هر دو. من روی فیلم‌نامه خیلی خیلی حساسم و برایم مهم است که فیلم‌نامه کامل و درست باشد.

ولی فیلم‌نامه «چای تلخ» عالی و بی‌نقص است... .

بله. ولی گفتم که نمی‌خواستم دوباره نقش پیرزن را بازی کنم. به کارنامه‌ام نگاه کنید.

جالب اینکه با وجود کاراکتر خیلی جدی و عاطفی‌ای که از شما در اذهان وجود دارد، چند نقش کمدی و طنزآلود هم بازی کرده‌اید، مثلا در کلاه‌قرمزی‌ها یا یکی، دو فیلم از محمدرضا هنرمند و عینک دودی لطیفی... .

اولین درس بازیگری این است که فرقی نمی‌کند چه نقشی را بازی کنی، مهم این است که به بهترین وجه بازی کنی. یادتان هست در فیلم گوزن‌ها، خانم بازیگر تئاترهای لاله‌زار با صدای گرم خانم فهیمه راستکار، می‌گوید یک روز نقش کلفت را بازی می‌کنم، یک روز نقش زن فرعون و آخر شب هم ۱۰ تومان می‌گذارند کف دستم. این حقیقتی درباره بازیگری است، که تو باید آمادگی هرگونه نقشی را داشته باشی. اگر کسی موفق نمی‌شود عرصه‌های مختلف را تجربه کند، حتما آموزشش غلط بوده است. اگر بازیگر درست در این حرفه تربیت شده باشد، حتما هرجور نقشی را خوب بازی می‌کند. البته اگر از راه آکادمیک وارد شده باشد.

پس نقش غریزه چه می‌شود؟ چون کم نبوده‌اند بازیگرانی که از دانشگاه‌های داخل و خارج فارغ‌التحصیل شده‌اند ولی موفقیتی به‌دست نیاورده‌اند.

غریزه می‌تواند کمک کند دانسته‌هایش را درست به‌کار ببندد. غریزه نقش اصلی را ندارد کمک‌دهنده است.

ولی سینما و تلویزیون ما انگار ذاتا دانش‌گریز است.

نمی‌دانم ذاتش این است یا نه... ولی به‌عنوان یک خطر قبول دارم که در موارد زیادی تخصص و دانش کم‌کم کنار زده می‌شود، خب نتیجه‌اش می‌شود این وضعیتی که داریم می‌بینیم و این فقط محدود به بازیگری نمی‌شود، فیلم‌نامه‌هایی که به‌دلیل غلط‌های بسیار نمی‌شود خواندشان، چه برسد بازی کرد. در عرض چند سال گذشته، خیل عظیمی از بی‌خردان به عرصه هنر سینما سرازیر شده‌اند که نمی‌شود درباره آن بی‌تفاوت بود.

این اواخر کار با فیلم‌سازان جوان را ترجیح می‌دهید. مثل فیلم «بهمن» که به اتفاق همسرتان احمد حامد بازی کرده‌اید و فیلم خوبی هم از کار درآمده... .

یک فیلم دیگر هم کار کردم به نام «یحیی سکوت نکرد» ساخته کاوه ابراهیم‌پور که از آن هم راضی‌ام.

متأسفانه ندیدم! یک فیلم هم در آذربایجان کار کردید که شنیده‌ایم فیلم خوبی از کار درآمده.

بله و همه اینها فیلم‌های اول یا دوم سازندگانشان بودند.

بر چه اساسی به این جوان‌های تازه‌کار اعتماد کردید؟

در وهله اول، فیلم‌نامه‌ها را خواندم و خیلی خوشم آمد. بعد هم این دوستان نمونه کارهایی داشتند که دیدم و قبول کردم که بازی کنم. مثلا مرتضی فرشباف کارگردان فیلم بهمن، خیلی کارگردان باشعور و دانایی است.

ولی خیلی از بازیگران تثبیت‌شده ما حاضر نیستند ریسک کنند. این روحیه ریسک‌پذیری از کجا آمده؟

فکر می‌کنم بخش زیادی‌اش از اعتمادبه‌نفسم ناشی می‌شود. من به خودم و کاری که می‌کنم مطمئنم. چون آن‌قدر تجربه دارم که اشتباه نکنم و بفهمم نتیجه کار چه خواهد شد، به‌خصوص با نسل جوان سینما.

ولی در کارنامه بازیگران بزرگی مثل مارلون براندو، رابرت دنیرو، داستین هافمن، مریل استریپ و خیلی از غول‌های بازیگری هم فیلم‌های ضعیف یا بد وجود دارد. بالاخره یک بازیگر همان‌طور که اشاره کردید، باید بازی کند تا اموراتش بگذرد. نگران نیستید که با این همه نخبه‌گرایی و وسواس، به‌مرور فید شوید؟

دوره فیدشدن من گذشته! ولی چاره‌ای نیست؛ نمی‌شود اجازه بدهی که باد هرجا خواست تو را ببرد؛ باید ایستاد و تا جایی که توانش هست، مقاومت کرد تا از کف نروی. ضمن آنکه در کارنامه من هم دو تا از این فیلم‌ها هست ولی من از کسانی نیستم که هر چه پول به دست بیاورم، دلم بخواهد بیشترش کنم. همیشه خدا هم هشتم گروی نهم است. شاید سالی یک فیلم کار کنم، اندازه خودم را هم می‌دانم و بیشترش را هم نمی‌خواهم. به داشته‌هایم واقفم و با همان هم زندگی می‌کنم. بنابراین انگیزه‌ای برای فیلم‌بد بازی‌کردن ندارم. کارهای زیادی هست که بابتشان پولی دریافت نمی‌کنم و خوشحالم که فرصتی برای قبول کارهای بد درآمدزا برایم نمی‌گذارند.

برخی خانم‌های بازیگر ما، به‌محض اینکه پابه‌سن می‌گذراند، ستاره‌شان افول می‌کند. چون علت وجودی‌شان در سینما یا تلویزیون، وجاهت منظر است نه استعداد و دانش بازیگری. کم داریم بازیگرانی که از ابتدای ورودشان به این عرصه تا حالا، موقعیتشان حفظ شده باشد. یکی از آنها که توانسته است خودش را حفظ کند، به گمانم شما باشید... .

خیلی‌ممنون. نمی‌دانم این تعریف بود یا...؟! من با یک نقش اول در فیلم جدال وارد بازیگری شدم ولی در فیلم دومم تحفه‌ها، فرقی برایم نمی‌کرد که با ۱۰، ۱۲ تا بازیگر دیگر با هم همراه باشیم. در فیلم سومم جهیزیه برای رباب دوباره نقش اول داشتم.... مهم کیفیت نقش است. اگر حواسمان به این نکته باشد، همیشه جایگاهمان حفظ خواهد شد. نقش باید بر مخاطب تأثیرگذار باشد. اگر آدم بخواهد همیشه در اوج باشد، باید برایش تلاش کند. ولی اینکه چرا من هنوز هستم و بعضی‌ها متأسفانه نیستند، موضوعی است که شما باید تحلیل کنید.

در این سال‌ها چند کار مستند بلاتکلیف هم داشته‌اید. یکی درباره فرخ غفاری و یکی هم درباره یک خانم سینماگر هندی به نام آرونا واسادف. اینها به کجا رسیدند؟

کار فیلم مربوط به خانم آرونا که تمام شد و در چند جشنواره آسیایی هم به نمایش درآمد، کار آقای غفاری هم در حد راش باقی مانده، چون فوت کردند و راش‌ها دست وارث ایشان است. امیدوارم مشکلش حل شود.

چون از جمله نخستین فعالان خانه سینما بوده‌اید، بحث‌هایی هم درباره فعالیت‌های شما در خانه سینما مطرح است که وقت تنگ است و بماند برای زمانی دیگر.

سپاس. من باید باعجله خودم را برسانم به تماشاخانه باران که چندماهی است راه افتاده برای اجرای یک نمایش ضدجنگ! نمایش «تونل» کار گروه تئاتر ترمینال به کارگردانی سیامک احصایی!

موفق باشید.

فستیوال

نگهبان شب فاتح «شانگهای»

شرق: فیلم «نگهبان شب» به‌کارگردانی پی‌یر ژولی‌وه، کارگردان فرانسوی جایزه جام طلای بهترین فیلم بلند داستانی هجدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم شانگهای را از آن خود کرد. این دوره جشنواره فیلم شانگهای یکشنبه بعد از ۹ روز به‌کار خود پایان داد و برندگان جوایز جام طلایی معرفی شدند. داوران بخش مسابقه بین‌الملل به ریاست آندری زویاگینتسف، کارگردان روس («لویاتان») جایزه بهترین فیلم بلند داستانی را به «نگهبان شب» به‌کارگردانی پی‌یر ژولی‌وه اعطا کردند. «نگهبان شب» تولید مشترک فرانسه و بلژیک است. داستان این فیلم درباره یک کارگر ماهر است که اکنون به‌عنوان نگهبان یک مرکز خرید سخت کار می‌کند و زندگی‌اش کاملا به‌هم ریخته است. او از یک فرصت استفاده می‌کند تا کنترل زندگی‌اش را بار دیگر در دست بگیرد. از سوی دیگر، فیلم لهستانی «کاغذ سفید» به‌کارگردانی یاچک لوسینسکی جایزه بزرگ داوران جشنواره را دریافت کرد. فیلم چینی «بن‌بست» به‌کارگردانی کائو بائوپینگ با دریافت جایزه بهترین کارگردان و بهترین بازیگر مرد که به سه بازیگر فیلم رسید، دیگر فیلم پیروز این دوره جشنواره شانگهای بود. کریستا کوشونن برای بازی در فیلم «قابله» به‌کارگردانی آنتی یوکینن، جایزه بهترین بازیگر زن را برد. این فیلم تولید مشترک فنلاند و لیتوانی است. پاتریک توبین برای فیلم آمریکایی «کیک» به‌کارگردانی دانیل بارنز جایزه بهترین فیلمنامه را دریافت کرد. ولادیسلاو اوپلپانتس برای فیلم «آفتاب‌زدگی»، تازه‌ترین ساخته نیکیتا میخالکوف کارگردان روس جایزه بهترین فیلم‌برداری را گرفت. فیلم کره‌ای «بی‌شرم» به‌کارگردانی او سیونگ اوک جایزه دستاورد هنری چشمگیر را از آن خود کرد. «آوای دریا» به‌کارگردانی تام مور تولید مشترک ایرلند، بلژیک، دانمارک، فرانسه و لوکزامبورگ جایزه بهترین فیلم انیمیشن را به خانه برد و فیلم چینی «شعر ما» به‌کارگردانی وو فیوئه و کین شیاویو بهترین فیلم مستند شناخته شد. امسال ۳۹۱ فیلم در ۴۵ سالن سینما در ۱۷ منطقه شانگهای روی پرده رفت. تعداد تماشاگران جشنواره بیش از ۳۰۰ هزار نفر بود. روز جمعه فیلم «سیزده» به‌کارگردانی هومن سیدی از ایران جایزه بهترین فیلم و بهترین فیلم‌برداری بخش استعداد نو آسیایی را آن خود کرده بود.

پرده نقره ای

نمایش «بیماری خواب» در سینماتک موزه

شرق: فیلم «بیماری خواب»، محصول سال ۲۰۱۱، به‌کارگردانی الریش کهلر در بخش جلوه‌هایی از مدرسه برلین، امروز چهارشنبه سوم تیر ساعت ۱۷، در سالن سینماتک موزه هنرهای معاصر تهران به نمایش درمی‌آید. الریش کهلر فیلم خود را با صحنه‌ای به‌ظاهر معمولی، اما مهم و اساسی آغاز می‌کند. خانواده دکتر ولتن در حال عبور از مرز هستند و به این دلیل که دخترشان پاسپورت به‌همراه ندارد، اجازه عبور نمی‌یابند. در ادامه یکی از نیروهای نظامی پاسگاه مرزی درخواست می‌کند که خانواده دکتر را در ازای نادیده‌گرفته‌شدن نقص مدارکشان، تا مسیر موردنظرشان برساند، اما با مخالفت شخص ولتن روبه‌رو می‌شود، فقط به این دلیل که او فردی نظامی است و قوانین رایج به ولتن پزشک اجازه حمل‌ونقل افراد نظامی را نمی‌دهند. اما در ادامه ولتن می‌پذیرد که او را، به شرط تعویض لباس‌های نظامی‌اش به مقصد برساند. «دل تاریکی» نام رمان جوزف کنراد است که برخی منتقدان، «بیماری خواب» را با آن مقایسه کرده‌اند. بنابه گفته خود کهلر، جرقه اصلی فیلم را رمان «فصل مهاجرت به شمال» یا «موسم هجرت به شمال» طیب صالح، نویسنده سودانی، زده است.

اتاق روشن

صالح تسبیحی در «سوانح مرکب» درپی چیست؟

نشانه‌های کوتاه، منقطع، سرد

حسین گنجی
عکاس و پژوهشگر

وقتی با منظره زیبا یا عکسی زیبا یا با نوشتاری زیبا مواجه می‌شویم، ناخودآگاه ذهنمان دچار چیدمان و کادر و عمق میدان می‌شود. می‌نشینیم عناصر و نشانه‌ها را بیرون بکشیم. وقتی فی‌المثل به دریاچه نگاه می‌کنیم از حاشیه ساحل و تلألو نور به آن گرفته تا عمق میدان تا سنگ‌ریزه‌ها که هیچ‌کدام بی‌دلیل نیستند تا تونالیته رنگ دریاچه، برایمان اهمیت می‌یابد و مهم می‌شود. اینها همه را معنا می‌کنیم و معناها را کنار هم می‌چینیم تا آن معنای واحد زیبا را دریابیم و برای خود روشن کنیم. زیبایی این‌طور برایمان معنا می‌یابد و بعد مهربانی را، عشق را و علاقه و مهر را که از عواقب زیبایی است در دلمان جان می‌بخشد. خشونت، غم، جنگ، درد، بی‌خانمانی، هجران و... هم، مدام ماجرای نشانه‌های معانی و البته تبعاتی را به‌دنبال دارند و چیزی را روایت می‌کنند که شاید مثل مهربانی و عشق در زیبایی قابل رؤیت نباشد ولی هست و ملموس است و از دل آن بیرون می‌آید. مثل قحطی، نداری، بی‌کسی، غربت، مهاجرت، ترس، بیماری، دلهره و هزار و یک ماجرای ناخواسته که از دل آن بیرون می‌آید. باید این روایت‌های پیدا و پنهان را به‌صورت ملموسی درک کرد، بیرون کشید و هنرمندانه نشانشان داد. با همین ویژگی‌ها وقتی کتابی را، تاریخی را، سرگذشتی را و مقاطعی را مطالعه می‌کنیم، ناخودآگاه ذهنمان به‌هزار و یک روایت پنهان و آشکار ماجرا سرک می‌کشد. تصاویر را پیش خودمان می‌سازیم و هر کدام را در خانه‌ای از این پازل و قاب می‌چینیم. و از کنارهم‌قراردادن آنها روایت قابل تعریف خود (هنرمند) و خوانش خودش را، بیرون می‌کشیم. اینجاست که انسان می‌خواهد موضع خودش را با بسیاری از مسائل روشن کند. وقتی روایتی تاریخی را می‌خوانیم و در سر می‌پرورانیم که سرشار از علائم و نشانه‌ها و ابزارها و آدم‌هاست و بعد از ماجرا تازه قصه اصلی یعنی فقدان و فقر و نداری، مرگ و مرگ و مرگ‌های بسیار و آرام، آغاز می‌شود، باید بتوانیم آن را در چندتکه خلاصه و به آن شکلی که ما از آن برداشت کرده‌ایم یا می‌خواهیم از آن حرف بزنیم نشانش بدهیم، به تصویرش بکشیم یا تعریفش کنیم. در این تعریف ناخودآگاه بخش‌هایی خود را نشان می‌دهند و بخش‌هایی پنهان می‌شوند یا اصلا دیده نمی‌شوند. در قتل همه‌چیز دیده می‌شود جز نحوه پوشش یا شکل آرایش مقتول، یا فرزندان و کسان قاتل، کسان مقتول، تنهایی و فقدان و ازدست‌دادنِ زن، فرزند، شوی، همسر و ... و غیره، یا بسیاری از مسائل دیگر که شاید بر اتفاق تأثیر داشته‌اند یا اتفاق بر آنها تأثیر گذاشته است، تا ابزارهایی که نقش جدی را بازی کرده‌اند؛ مثل چاقو یا صندلی یا پنجره یا تخت یا طناب یا... . اینجاست که می‌بینیم ماجرا آن‌قدر هم سطحی نیست، باید قدری عمیق‌تر شویم. به چهره‌ها، به اعتمادی که به چهره‌ها شده، به دست‌ها، به گرمایی که درون آنها بوده، به نحوه چیدمان خانه و نحوه لباس‌پوشیدن و عکس‌گرفتن و غیره و غیره توجه کنیم، بها دهیم. به نظر من صالح تسبیحی از خوب دری وارد تاریخ شده است. درست رفته سراغ آنجاهایی که از روایت باز مانده‌اند و در تاریخ همیشه مغفول مانده‌اند. در شکل‌گیری اتفاقات دهشتناک و غم‌بار بدان‌ها توجه نشده است و بعد از اتفاق به تبعات بسیاری که بر سر مردمان و ابزارها و نشانه‌ها آمده، هیچ اشاره و نگاهی نشده است. سراغ ابعادی از اتفاقات و اشکال و نشانه‌های از این رویدادها و گذشته و انسان کشنده و خشونت‌طلب و سانحه ایجادکن رفته است که کمتر بدان پرداخته شده بود. صالح آمده سراغ پشت‌صحنه ماجرای سوانحی که در دل تاریخ بر سر انسان و توسط انسان همواره به وجود آمده و رخ داده است. آورده تمامی این المان‌ها را در چارچوبی چوبی و کهنه و مندرس و اتاق، اتاق‌شده گردهم آورده است و ناخودآگاه یا خودآگاه برای ما کادری از همه اینها ایجاد کرده تا ما به همه‌چیز در یک منظر توجه کنیم. چهره‌های اصلی و منفور سوانح، همان بازیگران اصلی ماجراهای تلخ، در این کادرها، در رزین‌های بی‌رنگ و درهم، در حالتی که به درون آنها بیشتر شبیه است درآورده و ما را با پشت ذهن این افراد که پشت صحنه جنایت‌ها و سوانح را ساخته‌اند، آشنا کرده است.

او دست به جراحی سوانح زده و آنها را به‌صورتی که عمق و اصل پیدا باشد، که وقتی مثلا گوشت را می‌بریم، تمام رگه‌های داخلی‌اش پیدا می‌شود، به ما نشان می‌دهد. او دردها را و هرکدام از اشیا که می‌توانستند از درد خوانشی را به ذهن متبادر کنند به‌کار گرفته و در یک تصویر تکه‌تکه و در خانه‌هایی کوچک چیده است و درون یک قاب چوبی که آن هم می‌تواند منظور و مفهومی را در خود نهاده داشته باشد، به ما نشان می‌دهد. همان‌طور که یک تاریخ‌دان می‌خواهد از مرگ‌ها و پشته‌پشته کشته‌ها سخن بگوید یا یک هنرمند می‌خواهد از چهره یک دیکتاتور یا یک قاتل پرده‌برداری کند یا بخواهد با مفاهیمی ساده و ابزارهای ساده، گذشته‌اش را نشان داده یا ابعاد مختلف یک سانحه را فهرست کرده و به جامعه بازنماید، صالح نقش هنرمندانه‌اش را به‌خوبی بازی کرده و توانسته حرف را در قالبی نو و طرحی نو به بیننده‌اش نمایش دهد. شاید قرارگرفتن نام «سوانح مرکب» از دل این ماجرا بیرون بیاید. می‌خواهد به اتفاق بعد از اتفاق، به حادثه بعد از حادثه، از انسانی بعد از انسان اشاره کند. هرچند اشاره پشت اشاره اینجا فراوان است. او با جمع‌آوری اشیا، آن گروه از اشیای فراموش‌شده، ازکارافتاده، ازرده‌خارج و چیدمان آنها در کنار هم توانسته به مسئله بعد از ماجرا، به فقدان بعد از ازدست‌دادن، به فلاکت بعد از فلک‌شدن بپردازد. تکه‌های روزنامه‌ها و عکس‌ها و کلمات و از همه مهم‌تر همان خانه‌های خالی و بی‌نشانه مانده، درون قاب‌ها،هزار حرف و هزار نکته در خود برای به‌نمایش‌گذاشتن دارند. خرده‌روایت‌ها و خرده‌خوانش‌ها و خرده‌نشانه‌های بسیاری هست که سخن از آنها در این یادداشت کوتاه نمی‌گنجد. صالح تسبیحی از میان‌هزار ماجرای قابل‌روایت یک کلیت ساده و البته بااهمیت را به تصویر کشیده است. اگر بخواهیم این داستان را؛ یعنی سوانح بعد از سانحه‌ها را در تاریخ بازنماییم و دردهای ماجرا را تعریف کنیم و آن‌طور که باید و شاید حق مطلب را ادا کنیم، کارهای بسیاری باید صورت‌بندی و به نمایش گذاشته شود. اما این راه و این نگاه خوب و بجا می‌تواند آغازگر یک ماجرای تازه باشد که از گالری طراحان آزاد و توسط صالح تسبیحی آغاز شده است. یعنی دورشدن از سوژه، از روایت اصلی و بعد پرداختن به بعد از آن؛ به ماجرایی که فقدان سوژه باعثش شده است.